

ماجراهای روزمره

کیتی از روی بدجنسی با
گوشی لیام پیغامی برای مایا
فرستاده است. مایا توی
راهرو سر لیام داد زد.



اوه. اوه.
چیزی نمانده اشک اما دربیاید؛ چون
گریسی و آنا توی اتوبوس یواشکی درگوشی
باهم حرف می‌زدند.



سرزنگ ناهار، آوا
دوباره پیش عالیا
نشست. فقط صبر
کن تا لیلی بفهمد!



مین-جو هنوز از دست یاسمین
به‌خاطر شایعه‌هایی که درباره‌اش
راه انداخته ناراحت است؛ هرچند
یاسمین به او گفت که میلایلا به‌زور
مجبورش کرده این کار را بکند.

سه ساعت بعد از اینکه بیانسه با ویانا قهر کرد، ریچل در ایستگاه اتوبوس با ویانا صحبت کرد. حالا همی دخترهای تیم والیبال در اینترنت حرف‌های بدی درباره‌ی ریچل می‌زنند.



اولیویا دارد تندتند صحبت می‌کند. آیا او خوشحال است؟ عصبانی است؟ هیچ وقت نمی‌شود فهمید! اما حتماً هیجان‌زده است.



دلیل این همه ماجرا چیست؟

هرکسی ممکن است از چیزی هیجان‌زده شود. مشکلی که بین دو نفر شروع می‌شود ناگهان پنج نفر را درگیر می‌کند، بعد بیست نفر را. یک بحران تمام و بحران بعدی شروع می‌شود. روزهایی هست که ترجیح می‌دهی توی تخت پیش گریه‌ات بمانی؛ ولی با این ماجراها سروکار نداشته باشی.

مردم معمولاً واژه‌ی **قشقرق** را برای توصیف زمان‌هایی استفاده می‌کنند که در آن یک نفر سَر «هیچ‌وپوچ» دعوا راه می‌اندازد؛ اما اختلاف درباره‌ی چیزهای کوچک واقعاً می‌تواند به مسئله‌ای بزرگ‌تر تبدیل شود و وقتی توی دل یک قشقرق می‌افتی، آن ماجرا دیگر اصلاً کوچک به نظر نمی‌آید. دعوا و قشقرق، رفتار دوست‌ها را عوض می‌کند و احساس تو را نسبت به خودت تغییر می‌دهد. حقیقت این است که زندگی‌کردن با تنش‌های روزمره واقعاً کار دشواری است.